ادعوا الی الله علی بصیره
انا و من اتبعنی (یوسف)

محو الموهوم

تألیف

مرحوم علامهٔ شهیر و مصلح کبیر آیةالله

شریعت سنگلجی

اردیبهشت ۱۳۲۳

شرکت چاپخانهٔ تابان

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة علي عباده الذين اصطفى آلله خير عما يشركون ان هي الا اسماء سميتموها انتم وآباؤكم ما انزل الله بها من سلطان ان يتبعون الا الظن وما تهوى الانفس و لقد جاءهم من ربهم الهدي ان الله و ملائكته يصلون علي النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما.

یکی از خرافات وموهوماتیکه بقرآن مجید نسبت داده شده وجزو عقاید مسلمانان گردیده است تمانا اعتقاد بحیوة خضر والیاس وعیسی است این عقیده یادگاری از اهل کتاب یهود ونصاری میباشد و بواسطهٔ عدم تدبر مسلمانان درکتاب خدا چنان این اعتقاد شایع شده است که از مسلمات اسلام گردیده وتودهٔ جاهل تصور میکنندکه این مطلب از ضروریات دین ومنکر آن کافر بشریعت سیدالمرسلین است و عجب تر آنکه خیال میکنندکه قرآن کریم هم حیات آنانرا متعرض می باشد وحال آنکه اگر دقت کنند می یابند که قرآن بر ضد آن سخن رانده وبا براهین محکم نفی اینمقانه وانکار شدید نسبت باینموهومات را کرده است و ما در اینجا آنچه کتاب خدا و سنت ختمی مرتبت راجع بمردن انبیاء خصوصاً خضر والیاس وعیسی متذکر شده بیان خواهیم کرد.

اگر گفته شود باوجود غلبهٔ جهل ونادانی بر مردم وعداوت ودشمنی که مدعیان باطل نسبت بتو دارند چرا خود را مبتلای بغوغای جهال و نفرت اهل بدعت وضلال میکنی وچه داعی بربیان این حقیقت داری ؟

جواب میگویم قصد بدوی من حفظ قرآن از حلهٔ خرافات و اباطیل است چون قرآن کتاب عقلی وعلمی است وباید در جمیع ادوار زندگانی بشر هادی ورهنما باشد این قسم افتراها بقرآن آنرا از قیمت ومنزلت می‌اندازد وعلما ودانشمندان بشر ازهدایت قرآن دورمیشوند! اگر انتساب این قسم خرافات ازقرآن قطع شود دیگر قرآن نزد عقلا موهون نخواهد بود چنانکه می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های مسلمین هرموهومی را نسبت بقرآن میدهند وهرمذهبی بدعت وضلالت خودرا از قرآن استدلال میکند وهرگروهی برای آراء وعقائد فاسدهٔ خود از قرآن چیزی را مدرك قرار میدهد بالاخره گروههای متضاد همه دم از قرآن میزنند مگرقرآن مجمع متناقضات یا سرچشمهٔ موهومات ومنبع خرافات است !؟ افسوس! که بواسطهٔ این انتسابات موهوم و خرافی حقیقت قرآن از دست مسلمانان رفت واسلام الموبهٔ عقلای جهان گردید واز اینجهت طلباً لمرضات‌الله باین کار اقدام کرده وازملامت ملامت کننده نترسیدم .

أَجِدُ الْمَلَامَةَ فِي هَوَاكَ لَذِيذَةً حُبّاً لِذِكْرِكَ فَلْيَلُمْنِي اللُّوَّمُ

دیگر آنکه اعتقاد بحیوة عیسی که در میان مسلمانان شایع شده است وبدون دلیلی ازکتاب وسنّت بآن معتقدگردیده‌اند، یك راه مجادله‌ای برای ارباب کنیسه برضدمسلمانی بازکرده است چنانکه کتابی ازکنیسه دیدم که در آن اثبات اشرفیت عیسی را برختمی مرتبت نموده بود باین بیان:

اولاً بنابر اعتقاد شما مسلمانان عیسی زنده ودر آسمانست ومسلماً محمدﷺ وفات کرد ودر مدینه دفن گردید. وثانیاً مسیح بی‌پدر خلق شد واز نطفهٔ نجس نبوده است. وثالثاً مسیح زن نگرفت امّا محمّدﷺ برهرزنی که نظرش می‌اوفتاد ومیل میکرد برشوهرش حرام میگردید.

البته این نحو مغالطه اگرچه ضعفای مسلمانانرا نصرانی نمیکند امّا ایمانشانرا متزلزل میگرداند

ونیز اعتقاد بحیوة عیسی در آسمان وخضر والیاس درزمین سبب پیدایش معبودهائی وبتهائی در مقابل حق متعال گردید چنانکه نصاری از عیسی حاجات میخواهند وبرای او نذر وقربانی میکنند و بسیاری از مسلمین از خضر و الیاس مدد می‌جویند و در شداید متوجه بایشان میگرداند وکنیسه یك بت پرستی کاملی تشکیل میدهد.

پس باید این بتها را شکست تا مردم متوجه بخدای جهان شوند از خداوند متعال خواهانم که بتوانم این مطلب را بطور واضح برای برادران مسلمان بیان کنم. إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

شریعت سنگلجی

مقدمه

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم که ممتنع ومحال است بشری عمر طولانی کند و خداوند قادر نیست که انسانیرا مدت مدیدی عمر دهد میخواهیم بیان کنیم که ازکتاب خدا وسنّت رسول اکرم برحیات عیسی وخضروالیاس دلیلی نداشته بلکه دلائلی که اثبات مرگ آنان را میکنند در دست داریم.

استدلال به آیات قرآنی برمرگ تمام انبیاء ورسل علیهم السلام

آیهٔ اول: خداوند میفرماید ۳-۱۲۸ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

در تفسیر مظهری میگوید: قد خلت ای مضت و مسات من قبله الرسل فسیموت هو ایضاً یعنی گذشت و مرد پیش از او رسل و محمّد هم هم میمیرد. تفسیر ابی السعود جلد سوّم صفحه ۸۵ بهمین تقریب تفسیر کرده است. تفسیر بیضاوی میگوید: فسیخلوا کما خلوا من قبل.

یعنی: ونیست محمّد مگر رسولیکه پیش از آن رسلی گذشتند و مردند آیا اگر این پیغمبر بمیرد یا کشته شود بازمیگردید براعقابتان یعنی کافر و مرتدّ میشوید پس هرکس بحال سابقش که کفر وشرك است برگردد پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خدای را چیزی و زود باشد خداوند شکر کنندگان را جزا مرحمت فرماید.

این آیهٔ مبارکه درجنگ احد نازل شد ودر آن موت سیّد انبیارا بطریق استقراء ثابت میکند یعنی چنانکه رسل پیش از پیغمبر مردند و هیچیك باقی نماندند همچنین محمّد ص که یکی از رسل است نخواهدماند .

و باین آیه ابو بکر استدل کرد روزیکه رسول خدا وفات نمودو مردم در موت رسول اختلاف کردند عمر گفت پیغمبر حقیقةً نمرده است بلکه برمیگردد ودماغ ودست وپای منافقین را میبرد ابابکر سخن عمر را شدیداً انکار کرد وحملهٔ سختی بعمر نمود و اکتفا باین نکرد وباجمعی از اصحاب رسول بمسجد رفت و بمنبر شد وهرکس ازاصحاب رسول را که درآنجا بود جمع نمود ثنای خدا ورسول را بجای آورد بعدگفت :

اِعْلَموا اَنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَدْ تُوُفِّيَ فَمَنْ كانَ يَعْبُدُ مُحَمَّداً فَاِنَّ مُحَمَّداً قَدْماتَ وَ مَنْ كانَ يَعْبُدُ اللهَ فَاِنَّهُ حَيٌّ لايَمُوتُ ثُمَّ قَرَءَ وَ ما مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ . یعنی ای مردم بدانید اینکه رسول خدا وفات کرد هرکس محمّد را پرستش میکند محمّد مرد و هرکس خـدای محمّد را عبـادت میکند او زنده‌است بعد این آیهٔ مبارکه راقرائت نمود.

ابوبکرموت رسول خدایرا بمردن انبیای سابق استدلال کردباین طریق که پیغمبران مردند و محمّد هم مثل سایر پیغمبران وفات کرد . هنگامیکه این استدلال را اصحاب شنیدند بهیچوجه ردّ نکردند و نگفتند ای ابوبکر تودراستدلال خطا کردی یااستدلالت ناقص است پس اگر اصحاب معتقد بحیات خضر والیاس و عیسی بودند و این مطلب از مسلّمات عقیدهٔ مسلمین بود ، میگفتند چگونه تواستدلال باین آیه میکنی مگر نمیدانی عیسی وخضر و الیاس زنده‌اند چه حرجی داردکه پیغمبر ما هم نمرده باشد و برگردد چنانکه عمر گفته است و لکن قول ابوبکر را

ردّ نکردند بلکه ساکت شدند و قولش را قبول کردند وگفتند : اِنّا لِلّٰه
وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ و نظر کردند بانبیای سلف دیدند همه مرده و
هیچیك خالد نبوده‌اند پس اطمینان بوفات حضرت رسول کردند .

این آیه اشاره است بکبرای شکل اوّل ازمنطق باین طریق : مسیح وخضر والیاس رسولانی بودندپیش از محمّد، وهررسولی پیش از محمّد مرده است پس مسیح وخضروالیاس مرده‌اند وشکل هم مشتمل بر شروط آن است ازایجاب صغری و کلیّهٔ کبری .

آیهٔ دوم : ۲۱ . ۷ و ۸ وَ ما اَرْسَلْنا قَبْلَكَ اِلّا رِجالًا نُوحِی اِلَیْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ .

وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا یَأکُلُونَ الطَّعامَ وَ ما کانُوا خالِدِینَ

یعنی ونفرستادیم پیش ازتو پیغمبرانی مگر اینکه مردانی بودند که وحی فرستادیم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملك نبود وهمه بشر بودند پس این سخن را که انبیا بشر بودند اگر نمیدانید از اهل کتاب بپرسید و قرار ندادیم پیغمبرانی را که پیش از تو بودند جسدی که غذا نخورند و لکن قرار دادیم مثل‌تو ای محمّدص که طعام‌میخورند وخالد و جاویدان نبودند .

فرق است میان جسم وجسد : جسم تن‌را میگویند که روح با اوباشد خواه روح نباتی یاحیوانی یاانسانی ومسلماً‌تنی که روح با اوست تنمیه و تولید مثل میکند و چون بدل ما یتحلّل میخواهد محتاج بتغذیه است و شاهد بر اینکه جسم بمعنی تن است آیهٔ مبارکهٔ ۲ ، ۲۴۷ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ یعنی خداوند فزونی داد طالوت را در دانش

و درتن چنانکه گویند طالوت مردی خوش سیما ورشید بود پس دراین آیهٔ مبارکه جسم بمعنی تن است.

و نیز آیهٔ مبارکه ۶۳، ۵ وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ و چون بینی منافقان را بشگفت آرد ترا بدنهای ایشان از حیث رشادت و زیبائی . پس جسم دراصطلاح قرآن ولغت بمعنی بدنست وجسم بمعنی جوهریکه دارای سه بعد باشد اصطلاح فلسفی است و در قرن دوم بعد از ورود فلسفه در اسلام وضع شده است.

اما جسد لغویین میگویند اَلْجَسَدُ كُلُّ خَلْقٍ لَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ یعنی هر مخلوقیکه نخورد و نیاشامد و زعفران و عصفر و خون را جسد میگویند و تن بیروح جسد است خواه روح در آن بوده و خارج شده است مانند جسد درخت خشک شده وجسد حیوان وانسان مرده و یا در اصل روح درآن حلول نکرده باشد ۷، ۱۴۷ وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا .

یعنی و گرفتند و ساختند قوم موسی بعد از رفتن او بکوه طور از پیرایه‌ها والآت زینتشان که ازقبطیان گرفته بودند گوساله‌ای را که تن بیروح بود وآوازی داشت مثل آواز گاو ؛ آیا نمی بینند که گوساله با ایشان سخن نمیگوید و راهبرا بایشان نمی‌نماید .

ازاین آیهٔ مبارکه معلوم‌می‌شود که‌جسد گوساله را از زینتهائی که از طلا و نقره بود ساختند پس این گوساله جسد بود و نه‌جسم .

۳۸، ۳٤ : وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلَي كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ اَنَابَ یعنی و بتحقیق آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را و برانداختیم بر تخت او جسدی را پس بازگشت بخدای عزّوجل از رسول اکرم روایت شده است که فرمود سلیمان گفت من صد زن را طواف میکنم تاهرزنی پسری بزاید و در راه خدا مقاتله کند پس از آن طواف کرد و یکی از آن زنان آبستن شد وزائید و پسری آورد ناقص الخلقه و بر کرسی سلیمان انداخت . رسول اکرم میفرماید اگر انشاءالله میگفت مبتلا بچنین طفل ناقص نمیگردید پس بازگشت بخدای عالمیان نمود .

بعضی گفتند که خداوند او را مبتلا بمرضی نمود که گویا جسد بیروحی شده و بهیچ وجه قابل حرکت بنمود .

بعضی دیگر گفتند سلیمان پسری داشت و فجأةً مرد و جسد بیروحی بر کرسی سلیمان افتاد از این آیه معلوم شد که جسد جسمی است بیروح و بیحرکت .

خالد : خلود بمعنی مکث طویل است و درلغت بمعنی الا آخرله نیامده است چنانکه راغب در مفردات میگوید : هرچه دیر فاسد شود عرب آنرا متّصف بخلود میکند مثل اثافی که بمعنی دیگدان (اجاق) است عرب آنرا خوالد مینامد چون مکث طویل میکند و دیر خراب میشود و اصل معنی مخلد باقی بودن چیزی است مدت زیادی و از این قبیل است میگویند رجل مخلد برای کسیکه دیر پیر شود . دابة مخلّدة و آن حیوانیست که ثنایاش باقی باشد تا اینکه رباعیه اش درآید .

ازاین بیانات معلوم شد که خلود در لغت عرب بمعنی تأبید نیامده است . پس در این آیه بیان میکند عدم خلود و مکث طولانی احدی

از انبیارا ومعنی آیه چنین است : ماقرار ندادیم انبیا را جسد که محتاج بتغذیه نباشند مثل سنگ و آهن و امثال آن ، تامکث طویل کنند ؛ بلکه جسم بودند و هرجسمی محتاج بتغذیه و تحصیل بدل مایتحلّل است وهرجسمی ، سنت الهی براین قرار گرفته که مکث طولانی نکند پس بنابراین انبیا مکث طولانی نخواهند کرد وعمر انبیا ازعمر طبیعی تجاوز نخواهد نمود.

اگر گفته شود : درقرآن عمرنوح را هزارسال معیّن میکند آیا هزارسال مکث طویل نیست ؟

جواب میگوییم : میشودگفت درعصرنوح عمرطبیعی هزارسال بوده است چنانکه درکلمات بعضی از محققّین دیدم که ثابت کرده بود پیش از طوفان نوح معدّل عمربشر هزارسال بود وبعد ازآن معدّل عمر تنزّل کرد وعمرطبیعی کم گردید و این از زمانیست که بشرشروع بگوشت خواری نمود و میگوید قبل از طوفان ، بشر علف خوار بوده است والله اعلم بالصّواب.

وثانیاً قرآن ثابت میکند که اصل اوّل این است که بشری دردنیا مکث طولانی نمیکند وخلود ندارد وبنص آیهٔ فوق انبیا هم ازاین اصل خارج نیستند اگر چه میشود از این اصل بعضی از افراد خارج باشند مثل نوح نجی الله بنص قرآن.

و بعضی گفته‌اند سال در عصر نوح دوازده ماه نبود بلکه هر سالی یك ماه قمری بود چون رسدکوا کب وحساب سال ، وتعیین هفته را صابئین نمودند و پیش از طوفان بشر آشنا بسال و منازل آفتاب نبوده و وسال را یك ماه میگرفتند چون تعیین سال پس ازپیدایش علم فلك است والله اعلم.

آیهٔ سوم ۲۱ ، ۳۶ و ۳۷ : وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

درشان نزول این آیه مقاتل میگوید : چون جمعی از مردم گفتند پیغمبر نخواهد مرد درجواب سخن آنان این آیه نازل گردید.

و بعضی دیگر گفتند چون رسول اکرم خاتم پیغمبر است نخواهد مرد زیرا اگر بمیرد شرعش تغییر میکند وخداوند تبارك وتعالی باین آیه آگاه فرمود مردم را که حال پیغمبر مثل حال سایر انبیا است ، چنانکه هر پیغمبری پیش از پیغمبر وفات فرمود وخلود نداشت و مکث طویله همچنین پیغمبر آخر الزمان هم میمیرد.

در تفسیر روح البیان میگوید : ما قرار ندادیم از برای فردی از افراد انسان ؛ پیش از تو ؛ ای محمّد ص دوام و بقاء در دنیا را . یعنی از سنن ما نیست اینکه آدمی را مخلّد در دنیا کنیم اگرچه بر تخلید قادر هستیم.

درتفسیر ابن کثیر میگوید : پیش ازتو ای پیغمبر کسی مخلّد در دنیا نیست بلکه كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

بنا بر بیانی که در آیهٔ سابق شدکه خلد بمعنی مکث طویلست ، این آیهٔ مبارکه نصّ صریحست بر اینکه احدی از بشر ، پیش از پیغمبر مکث طویل دردنیا نکرده است و پیغمبر انیکه میگویند پیش از پیغمبر بوده اند

و اکنون زنده هستند، این آیه نفی حیات آنان را میکند.

معنی آیه : قرارندادیم بشری را پیش از تو خالد ؛ آیا پس از آنکه تو مردی، ای پیغمبر که اشرف انبیاء هستی کسان پیش از تو خالد باشند؟! یعنی خالد نیستند.

این آیه اشاره بکبرای شکل اوّل است باین طریق : مسیح وخضر والیاس پیغمبراند وهیچ پیغمبری پیش از تو مخلّد نیست، نتیجه میدهد: مسیح وخضر والیاس مخلّد نیستند.

عجب این است کـه طرفداران حیات پیغمبران پیش از پیغمبر آخرالزّمان، بشناعت قولشان متوجّه نیستند که **محمّد مصطفی** ص خاتم پیغمبرانست بنصّ قرآن و ضرورت شرع اسلام و دلیل عقل کـه محلّ ذکرش این رساله نیست، چگونه میگویند که عیسی و خضر و الیاس پیغمبرند وزنده هستند وحال آنکه حکم بحیات ثلثه بعد ازپیغمبر آخر الزّمان منافات با ختم نبوّت دارد مگر اینکه بگویند اینان ازپیغمبری معزول شده و از امّت خیرالمرسلین هستند.

دراینصورت میخواهیم ببینیم که فعلاً که عیسی زندهاست بانجیل عمل میکند یا تابع قرآنست؟ و همچنین خضر والیاس فعلاً پیغمبرند یا امّت پیغمبر آخرالزّمان؟ و پس ازامّت بودن مجتهدند یا مقلّد؟!

ملاحظه کنید واقعاً اگر درست دقت کنیم، می بینیم کـه اعتقاد حیوة عیسی و خضر و الیاس با داشتن مرتبهٔ نبوّت مخـالف باقرآن و ضروری دین است.

ادلّهٔ خاصه بر موت خضر و الیاس

ابن جوزی و صاحب کـتاب « اصابه در احوال صحابه » از حضرت

علّی بن موسی الرّضا سلام‌الله علیه روایت میکند که خضر مرده است .

واز بخاری صاحب صحیح سؤال شدکه آیا خضر والیاس زنده هستند ؟
جواب دادکه چگونه زنده اند وحال آنکه پیغمبر پیش ازوفاتش فرمود :
لا یَبْقی عَلی رَأسِ المِأةِ مِمَّنْ هُوَ الْیَومَ عَلی ظَهرِ الأرْضِ اَحَدٌ
تا صد سال دیگر هیچیك از مردمانیکه امروز روی زمین وجود دارند
باقی نخواهد ماند .

شیخ الاسلام ابن تیمیّه میگوید : اگر خضرزنده بود باید بیایدخدمت
نبی اکرم وجهاد با کفّار کند و دین را از پیغمبر بیاموزد وحال اینکه
پیغمبر روز بدر فرمود : اَللّهُمَّ اِنْ تُهْلِكْ هذِهِ الْعِصابَةَ لا تُعْبَدْ
فِی الْأرْضِ یعنی : خدای من ! اگر این جمیت را هلاك کنی دیگر
کسی نخواهد بود که ترا پرستش کند و عدد اصحاب بدر سیصد وسیزده
تن معروف بودند بنام ونشان و خضر والیاس نبودند .

ودرکتاب بحر از شرف الدین ابی عبدالله محمّدبن ابی الفضل مرسی
نقل میکندکه او قائل بموت خضراست . و ازکسانیکه قائل بموت خضر
والیاس هستند ، قاضی ابویعلی میباشد ؛ میگوید : چگونه خضر والیاس
زنده اند وحال آنکه با رسول خدا نه نماز جمعه خواندند و نه جماعت ونه
جهادکردند بااینکه پیغمبر فرمود :
وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَوْکانَ موسی حَیّاً ما وَسِعَهُ اِلّا اَنْ یَتَّبِعَنی
یعنی : قسم بآنکسیکه جان من در دست اوست اگرموسی زنده می‌بود
چاره‌ای جز متابعت من نداشت وخداوند میفرماید :
۳، ۷۵ وَ اِذْ اَخَذَ اللهُ میثاقَ النَّبِیّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ

حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَي ذٰلِكُمْ اِصْرِي قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

یعنی : وهنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبران را ، چون آمد شما را از کتاب وحکمت ، پس آمد شما را رسولی تصدیق کننده بر آنچه با شما است ، تابگروند بآن و تا یاری کنند اورا :گفت خدای مرانبیارا آیا اقرارکردید وگرفتید بر آن شما پیمان مرا ؟گفتند اقرار کردیم . گفت پس گواه باشید ومن با شما ازگواهانم .

و شیخ صدرالدّین قونیوی درکتاب تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی میگوید :« وجود خضر درعالم مثال است» وعبدالرّزاق کاشی میگویدکه: « خضرعبارت از بسط و الیاس ازقبض است» .

و بعضی از صوفیه میگویندکه : خضرمقامی از مقامات نفس است که بعضی ازصالحین بآنمقام واصل میشوند .

ادلهٔ عقلی بر موت خضر والیاس

۱ـ اگرخضروالیاس پیش‌ازنوح بودند باید با نوح سوارکشتی‌شوند وکسی نقل نکرده است !

۲ ـ اتفاق دارند علما براینکه نوح هنگامیکه ازکشتی خارج شد هرکس بااوبود مردوغیراززنان نوح کسی باقی نماند ودلیل براین‌مطلب ، آیهٔ مبارکهٔ ۷۶:۳۷ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ . یعنی فرزندان نوح را باقی گذاردیم .

۳ ـ اگر صحیح بودکه بشری از زمان آدم تا قرب خراب دنیا باقی

باشد، این یکی از بزرگترین آیات ربوبی و عجائب خلقت بود و باید مسلّماً خبر آن درقرآن مجید درچندین موضع ذکرشود وخداوند تبارك و تعالی نوح را که هزارسال عمر داد در قرآن ذکر فرمود چگونه یك چنین کسی را که هزاران سال عمرنمود ذکرنفرموده است؟

٤ ـ قول برحیات خضر والیاس قول برخدا است بغیرعلم، پس قول بحیات خضروالیاس بنصّ قرآن حراماست . امّاحرمت قول بخداوندبغیر علم از واضحات است و قول بحیات خضر و الیاس اگر ثابت بود، باید مدرکش قرآن یا سنّت یا اجماع امّت باشد این قرآن خداست اسمی از خضرنیست تا زندگانیش باشد و از الیاس اسم هست امّا ذکری ازحیاتش نیست و در سنّت رسول یك خبر صحیح در این موضوع یافت نمیشود و امّا اجماع چنانکه دیدی بزرگان امّت خیرالمرسلین قائل به مرگ هردواند .

٥ ـ منتهی چیزیکه مثبتین خضر والیاس بآن تمسّك میکنند، حکایاتیست که نقلمیکنند فلانی گفت من خضررا دیدم، دیگری گفت الیاس چنین بمن گفت ! آیا خضروالیاس علامتی دارند که بدانشناخته شوند؟ اگرکسی بگوید منخضر یا الیاسم، آیا ممکناست صرف اینکه بگوید من فلانم تصدیق کرد؟ آیا ممکن نیست که شیّادی باشد یاخیال کرده باشد؟!

چشمباز وگوش باز واینعمی حیرتم از چشم‌بندی خدا؟

٦ ـ خضر از مصاحبت موسی کلیم دوری جست و گفت : هٰذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ چگونه راضی شدمفارقت موسی کلیم را ومصاحبت نمود

مردمیرا که مصاحب آنان نمی‌شود مگر شیطان رجیم ؟! سُبْحانَكَ ! هٰذا بُهْتانٌ عَظیمٌ .

۷ ـ اجماع امّت است اگر کسی بگوید من خضر یا الیاسم واز پیغمبر حدیث را شنیدم میگویند باید باین حرف اعتنا نکرد ، و قول چنین شخصی مدرك در دین نخواهد بود .

۸ ـ اگر خضر والیاس زنده‌اند مسلماً تکلیف ایشان ارشادجاهل است ، آیا این عمل افضل میباشد یا در بیابانها و دریاها با وحشیها و درنده‌ها و ماهیها زندگانی کنند ؟! ما هٰذا اِلّا حُمقٌ وَ ضَلالٌ .

آیات داله بر موت عیسی از کتاب حکیم

آیه اول اِذْ قالَ اللّٰهُ یا عیسٰی اِنّی مُتَوَفّیكَ وَ رافِعُكَ اِلَیَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذینَ کَفَروا وَ جاعِلُ الَّذینَ اتَّبَعوكَ فَوقَ الَّذینَ کَفَروا اِلیٰ یَومِ القِیٰمَةِ نزاع میان کسانی که قایل بموت حضرت عیسی هستند مثل صدوق علیه‌الرحمه در کتاب اعتقادات و کسانیکه قایل بحیوة اند در معنی تَوَفّی و رَفْع است .

قائلین بموت میگویند توفی بمعنی قبض روح و اماته است و رفع بمعنی رفع منزلت است : و قائلین بحیوة عیسی میگویند توفی بمعنی قبض جسم وروح از زمین است و رفع رفع جسم و روح بآسمان میباشد .

در سابق بیان کردیم که باید تفسیر آیات قرآن را اوّلاً از خود قرآن اخذ نمود و اگر در قران نباشد باید مراجعه بسنت بشود .

وما دراینجا اولا بآیات قرآن ثابت میکنیم که توفی بمعنی میراندن

و رفع بمعنى رفع منزلت است و ثانياً از راه حديث اثبات اين مدعى را ميكنيم و ثالثاً نص لغويين را شاهد برآن قرار ميدهيم .

توفى در قرآن

خداوند تبارك وتعالى لفظ توفى را در مواضع متعدده قرآن بمعنى ميراندن استعمال كرده است .

١ ـ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يعنى كسانيكه ميميرند و واميگذارند جفتهايشانرا .

٢ ـ وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَار يعنى مارا با نيكوكاران بميران .

٣ ـ حَتّى يَتَوَفَّيهُنَّ الْمَوْتُ يعنى تا آنكه آنان را مرك در رسد .

٤ ـ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانكه ميميرانند ايشان را فرشتگان .

٥ ـ هُوَ الَّذِى يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَاجَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ آن خدائيكه شمارا بشب ميميراند وميداند آنچه بد و خوب از شما در روز صادر شده .

٦ ـ حَتّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا تا آنكه هرگاه بيايد يكى از شما را مرك ميميراند آنرا فرستادگان ما .

٧ ـ حَتّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ تا آنكه چون آمدند ايشانرا فرستادگان ما تا بميرانيم ايشانرا .

٨ ـ وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ مارا مسلمان بميران .

۹ - وَاِمّا نُرِیَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّیَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بعض از آنچه ایشانرا وعده دادیم یا بمیرانیم تورا.

۱۰ - تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِيْنَ مرا مسلمان بمیران و ملحق بصالحین فرما.

۱۱ - اَلَّذِینَ تَتَوَفّیٰهُمُ الْمَلَائِکَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ آنان که میمیراند ایشانرا فرشتگان که مرنفسهای خودرا ستمکارند.

۱۲ - اَلَّذِینَ تَتَوَفّیٰهُمُ الْمَلَائِکَةُ طَیِّبِیْنَ آنانکه میمیرانندایشانرا فرشتگانی که پاکیزه‌اند.

۱۳ - اَعْبُدُاللهَ الَّذِی یَتَوَفّیٰکُمْ می پرستم خدائیرا کـه میمیراند شما را.

۱٤ - وَاللهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ یَتَوَفّیٰکُمْ و خـدا آفریـد شما را پس میمیراند شمارا.

۱۵ - قُلْ یَتَوَفّیٰکُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِیْ وُکِّلَ بِکُمْ بگوای محمد(ص) میمیراند شمارا فرشتهٔ مرگی که موکل برشما است.

۱٦ - وَلَوْ تَرٰی اِذْ یَتَوَفَّي الَّذِینَ کَفَرُوا و اگر میدیدی چون میراندند آنانکه کافر شدند.

۱۷ - اَللهُ یَتَوَفّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا خداوند نفسها را هنگام مرگش میمیراند.

۱۸ - وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّي وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ اِلٰی اَرْذَلِ الْعُمُرِ

و بعضی از شما میمیرد و بعضی ازشما بارذل العمر میرسد.

۱۹ - فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ پس چگونه شود چون ایشانرا فرشتگان بمیرانند.

توفی در حدیث

۱ - عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ فِي كَمْ كَفَّنْتُمُ النَّبِيَّ قُلْتُ فِي ثَلٰثَةِ أَثْوَابٍ سَحُولِيَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ وَقَالَ لَهَا فِي أَيِّ يَوْمٍ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ قَالَتْ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ.

از عایشه روایت شده است گفت ابابکر برمن داخل شد و گفت رسول خدارا در چندجامه کفن کردید گفت در سه جامه سفید سحولیه (سحول بفتح سین قریه‌ایست دریمن) و در آن عمامه وپیراهن نبود ابابکر گفت وفات رسول خدا در چه روز بود گفت روز دوشنبه.

۲- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ تُوُفِّيَتْ بِنْتُ النَّبِيِّ فَقَالَ لَنَا اغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا

از ام عطیه گفت دختر پیغمبر وفات کرد پس گفت برای ما سه مرتبه اورا غسل بدهید.

۳- إِنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ تُوُفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا فَأَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ أُمِّي تُوُفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا فَهَلْ يَنْفَعُهَا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ حَائِطِيَ الْمِخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا مادر سعد بن عباده وفات کرد و سعد غایب از او بود پس از آن آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله مادر من وفات کرد و من

غایب بودم آیا اگر صدقه بدهم برای آن نافع است پیغمبر فرمود بلی بعد سعد گفت شاهد میگیرم تو را که باغ خرمای من صدقه برای مادرم باشد.

٤- عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الأَنْصَارِيُّ وَكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّ وَ خَدَمَهُ وَ صَحِبَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ زهری گفت خبر داد مرا انس بن مالك که خادم و صاحب پیغمبر بود اینکه ابابکر نماز خواند با مردم در مرضیکه پیغمبر در آن وفات کرد.

و باید دانست که لفظ توفی در کتب حدیث بیشتر از هفت هزار مورد بمعنی میراندن استعمال شده است و ما در اینجا این چند حدیث را برای شاهد مدعی ذکر کردیم.

توفی در لغت

۱ ــ منتهی الارب: توفی میراندن یقال توفی الله فلاناً قبض روحه
۲ ــ اساس البلاغه: تُوُفِّيَ فُلَانٌ وَ تَوَفَّاهُ اللهُ و ادرکه الوفاة یعنی الموت
۳ ــ اقرب الموارد: توفی المدة بلغها و استکملها توفی الله زیدا قبض روحه توفی فلان مجهولا قبضت روحه و مات فالله المتوفی و العبد المتوفی
٤ ــ قاموس: توفاه الله قبض روحه ٥ ــ تاج العروس: توفی فلان اذا مات
٦ ــ لسان العرب: توفی فلان و توفاه الله اذا قبض الله نفسه ۷ ــ صراح اللغه و توفاه اذا قبض روحه ۸ ــ صحاح جوهری: توفاه بمعنی توفاه الله ای قبض روحه ۹ ــ مختار الصحاح: و توفاه الله اذا قبض روحه.

رفع در قرآن

۱ ـ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ واگر میخواستیم هر آینه بلند میکردیم اورا بسبب علم ولکن میل بسوی زمین وپستی کرد و پیروی هوای خودرا نمود .

۲ ـ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ درخانه هائیکه رخصت داد خدا اینکه احترام شود وذکر خدا در آن کردد

۳ ـ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ بسوی خدا بالا میرود سخن پاك وعمل صالح برمیدارد وبلند میکند اورا

٤ ـ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ یعنی روزقیامت کروهی را پست میکند وکروهی را بالا میبرد ومرتبه میدهد .

٥ ـ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ یعنی در بهشت تختهای عالی رتبه کذارده شده است .

٦ ـ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ یعنی دربهشت فرشهای عالی کسترده شده‌است

۷ ـ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ یعنی قرآن درصحیفه‌های کرامی داشته شده وعالی رتبه وپاکیزه است .

رفع در حدیث

۱ ـ اَلتَّوَاضُعُ لَا يَزِيدُ السَّعِيدَ إِلَّا رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعْكُمُ اللهُ یعنی تواضع شخص سعید را رفعت میدهد پس تواضع کنید تا خداوند شمارا بلند کند .

٢ ـ إِذَا تَوَاضَعَ الْعَبْدُ رَفَعَهُ اللهُ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ هنگامیکه عبد تواضع کند خداوند اورا بآسمان چهارم بلندش میکند.

٣ ـ إِنَّ اللهَ يَرْفَعُ بِهَـٰذَا القُرْآنِ أَقْوَاماً وَ يَضَعُ بِهِ آخَرِينَ خداوند بتوسط قرآن اقوامی را بلند وعزیز میکند و اقوامی را پست و ذلیل میگرداند.

٤ ـ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ جَاءَ رَسُولُ اللهِ إِلَي الْعَبَّاسِ يَعُودُهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَالْعَبَّاسُ عَلَى سَرِيرٍ لَهُ فَأَخَذَ بِيَدِالنَّبِيِّ فَأَقْعَدَهُ فِي مَكَانِهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ رَفَعَكَ اللهُ يَا عَمِّ ابن عباس میگوید رسول اکرم بعیادت عباس آمد و عباس بر سریر نشسته بود پس از ورود رسول اکرم دست مبارکشان راگرفت و برجای خود نشانید پس از آن پیغمبر فرمود ای عمو خداوند ترا بلندگرداند.

٥ ـ اللّٰهُمَّ اغْفِرْلِي وَ ارْحَمْنِي وَ ارْفَعْنِي وَ ارْزُقْنِي خدایا مرا بیامرز و رحم کن و بلندمرتبه‌گردان و روزیم ده.

رفع درلغت

١ ـ لسان العرب ـ الرفع ضد الوضع وفی اسماء الله الرافع هوالذی یرفع المؤمنین بالاسعاد واولیائه بالتقرب والرفع تقریب الشیی بالشیی و فی التنزیل فرش مرفوعه مقر به لهم ومن ذلك رفعته الی السلطان ویقال نساء مرفوعات ای مکرمات.

٢ ـ تاج العروس: رفع ضد وضع ومنه حدیث الدعا اَللّٰهُمَّ ارْفَعْنِی

وَلَا تَضِعْنِی رفعته الی السلطان رفعانا رفعه الی الحاکم رفعا ای قربه و قوله تعالی رافعه قال الزجاج ترفع اهل الطاعة و قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع قال الزجاج قال الحسن تاویله ان تعظم و منه فرش مرفوعه ای شریفه و کذا فی صحف مکرمه مرفوعه .

۳ ـ صراح اللغه: رفع نزدیک گردانیدن کس بکسی صلته بالی و من ذالك قولهم رفعته الی السلطان .

۴ ـ قاموس: رجل رفیع رجل شریف والرافع من اسماء الله هو الذی یرفع المؤمنین بالاسعاد واولیائه بالتقرب .

۵ ـ اقرب الموارد: رفعه الی السلطان قربه ۶ ـ منتهی الارب: رفعته الی السلطان رفعانا ای قربته ۷ ـ صحاح جوهری: الرفع تقریبك الشیئ وقوله تعالی و فرش مرفوعه قالوا مقربه لهم ومن ذالك رفعته الی السلطان

نتیجه

از این مقدمات بر سبیل استقراء که آن حجة موصل بتصدیق است ثابت شد که توفی وقبض ورفع هنگامیکه فاعل آن خدا باشد ومفعولش خلق در توفی بمعنی میرانیدن و قبض روح است ودر کلمه رفع بمعنی رفع درجه است .

پس معنی آیه اینستکه ای عیسی میمیرانم تورا وبعد ازمردن روحت را بالا میبرم و رتبه‌ات را محترم میگردانم .

اختلاف مفسرین

مفسرین در فهم این آیه اختلاف شدیدی کرده اند وآراء متباین و اقوال متخالف بیادگار گذارده‌اند وبر کلمه واحد اتفاق ننموده اند و ما

دراینجا آراء مفسرین با اشکالات وارد بر آنرا ذکر میکنیم تا دیگر جای شبهه نماند .

بعضی‌ازمفسرین گفتند معنی انّی متوفیك قابضك من‌الارض حیّاً است یعنی ایعیسی تو را از زمین زنده قبض میکنم و رافعك یعنی بلندت میکنم و میاورم نزد خودم که فعلا عیسی با بدن جسمانی در آسمانست و بطلان اینقول از چند راه میباشد .

۱ ـ اینکه این مفسر توفی را بمعنی قبض جسد گرفته و بهیچ‌وجه دلیلی ازکتاب وسنت ولغت چنانکه قاعده تفسیر است نیاورده است .

۲ ـ اینکه اگر کسی در کتب ادبیت تتبع کند در هیچ یك ازآن شاهدی براین‌معنی نمییابدبلکه شواهد بسیار برخلاف آن موجوداست چنانکه ذکر شد .

۳ ـ مفسرین اعتراف دارندکه ما دلیلی بر حیوة عیسی نداریم مگر احادیث نزول عیسی و این احادیث با اینکه موضوع و ساختگی است با یکدیگر هم متناقض میباشد چگونه میشود با این اخبار بی سر و ته و دروغ و ساختگی آیات محکم قرآن را تأویل نمود و باید این اخبار موضوع ساختگی متناقض راکه از یادگار خرافات عیسویت و مخالف باکتاب خدامیباشد طرح کنیم و بدیوار زنیم چنانکه ازشرع اینندستور بما رسیده است .

٤ ـ بنا براین وجه لازم میآیدکه کلمه رافعك زیاد باشد چون وقتی که توفی را بمعنی قبض از زمین زنده‌گرفتیم دیگر لفظ رافعك معنی ندارد چون میگوید ای عیسی تورا از زمین زنده قبض میکنیم .

بعضی از مفسرین گفته اند معنی انی متوفیك منیمك است یعنی ای

عیسی تورا میخوابانم و بعد رفع بآسمان میکنم ومتمسك میشوند بآیه مبارکه اَللهُ یَتَوَفَّی الاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا و همچنین بآیهٔ مبارکه هُوَالَّذِی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ وبطلان این وجه ازچند راه است .

۱ ـ اینکه درآیه مبارکه اَللهُ یَتَوَفَّی الاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا فَیُمْسِكُ الَّتِی قَضٰي عَلَیْهِ الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الاُخْرٰی اِلٰي اَجَلٍ مُسَمًّی اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

مراد ازتوفی دراین آیه بمعنی قبض روح ومنزاندنست بقرینه والتی لم تمت فی منامها یعنی کسیکه بمرك حقیقی نمرده است اورا خداوند در منامش بمرك مجازی میمیراند پس در ذکر لفظ توفی با اقامه قرینه منام تنبیه براینستکه قبض روح در نوم موت مجازیست و دیگر اشاره بر اینستکه توفی در اینجا از معنی حقیقی نقل بمعنی مجازی شده است ومعنی حقیقی توفی موت است .

معنی آیه: خدایتعالی قبض میکند نفس ها را هنگام مرگشان و نفسهائی که درخواب نمرده اند پس نگاه میدارد آن نفسی که مرگش حتم شده است و رها میکند نفسی را که مرگش حتم نشده تا اجل مسمی ومدت معهود بدرستیکه دراین هر آینه برای مردم متفکر آیه ونشانه است

واما آیه دوم وَ هُوَالَّذِی یَتَوَفّٰیکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضٰی اَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .

این آیه مثل آیه سابق توفی بمعنی موت است بقرینه لفظ لیل ونم یبعثکم و تنبیه است براینکه توفی بمعنی انامه وخواباندن نیست بلکه مقصود اماته و بعث بعداز اماته است تا دلیل بربعث روز جزا باشد وموت مجازی وبعث مجازی را دلیل برموت حقیقی وبعث حقیقی قرار داده است اگر مراد به توفی در لیل خواباندن بود باید بعداز یتوفیکم بگوید ثم یوقظکم مقام ثم یبعثکم واین دلیل اضحی است براینکه توفی بمعنی مرك است چون بعث متعلق بمردگانست وایقاظ بنائمین ومثل این استعاره در قرآن بسیار است .

معنی آیه : و اوست خداوندیکه میمیراند وقبض میکند روح شما را بشب اینجا استعاره کرده توفی را ازمرك برای اینکه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس وتمیز و اوفتادن اعضاء ازحرکت وکار وسر النوم اخ الموت اشاره بهمین است ومیداند آنچه در روزکسب کردید پس شما را درروز ازخواب برانگیزاند تاهنگامیکه مرك برسد پس بسوی اوست بازگشت شما بعدازمرك پس آگاه کند شمارا درقیامت بآنچه عمل میکردید.

۲ ــ اگر شخص متتبع استقراء کند مییابد لفظ توفی بدون قرینه درهیچ جا بمعنی خواباندن نیامده است وعلماء اصول گفته‌اند تبادرعلامت حقیقت است واقامه قرینه علامت مجازمیباشد حتی درشعرشاعری توفی بدون قرینه بمعنی نوم نیامده است هنگامی که فاعل خدا باشد و مفعول عبد.

۳ ــ بنابرفرض اینکه متوفیك بمعنی منیمك باشد باید این خواباندن وعده تازه ای مثل وعده های دیگر برای عیسی باشد و لازم میآید که تا زمان رفع نخوابیده باشد و باید قائلین باین حرف ومقلدینشان معتقد

باشند که مسیح پیش از رفع هیچوقت نخوابیده باشد و باید این وعـده بخواباندن سابقه نداشته باشد چون اگر سابق هم میخوابیده است تحصیل حاصل لازم میآید و این فعل لغو است و نسبت او بخداوند حکیم جایز نیست

٤ ـ اگر این تأویل صحیح باشد واجب است در آیه مبارکه فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ هم جاری باشد چون ماده لفظ یکی است و اگر توفیتنی را بمعنی خواباندن بگیریم لازم میآید اولا نصاری مسیح را بعد از خوابیدنش اورا خدا گرفتند نه پس از مرگش بنا برمذهب ما و نه بعداز رفعش بنا برمذهب معتقدین بحیاة عیسی و ثانیاً باید معتقد باشیم که مسیح در مدت یکصد و بیست سال در مدت عمرش چنانکه در خبر است نخوابیده باشد مگر یکدفعه که نصاری گمراه شدند و فعلا هم خوابست .

و بعضی از مفسرین گفته اند متوفیك بمعنی ممیتك است عیسی مرد اما مرده باقی نماند بلکه پس از سه روز یا هفت روز زنده شد و با جسد عنصری بآسمان رفت و در آخر الزمان از آسمان نزول خواهد کرد و چهل روز زندگانی میکند بعد میمیرد و نزدیك قبر رسول اکرم دفن میشود و بطلان این قول ازچند وجه است .

١ ـ اینکه بر این قول بهیچ وجـه دلیلی از کتاب خدا و سنت رسول (ص) نیست .

٢ ـ نصوص قرآن حکم میکند که هرکس مرد بدنیـا بر نمیگردد چه اهل بهشت باشد یا اهل دوزخ و ما مبحث رجعت را کاملا ابطال نمودیم و کتاب اسلام و رجعت بقلم دانشمند محترم فرید تنکابنی کافی در ابطال این موهوم است و ما در اینجا چند آیه در ابطال رجعت بدنیا را نقل میکنیم

و خوانندگان را بکتاب مزبور حواله میکنیم .

۱ ـ اَفَما نَحْنُ بِمَيِّتينَ اِلّا مَوْتَتَنَا الاُولى وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ اِنَّ هٰذا لَهُوَ الفَوْزُ العَظيمُ این آیه مبارکه مقاله اهل بهشت است یعنی اهل بهشت بیکدیگر میگویند دیگر برای ما مرگی نیست مگر مرگ نخستین در دنیا و عذاب هم نخواهیم شد واین یك رستگاری بزرك است این آیه صریح است بر این کـه برای انسان جز یك مرك مردن دیگری نیست و قول برجعت لازمه اش دومرك است پس قول برجعت مخالف با قرآنست

۲ ـ وَقالَ الَّذينَ اتَّبَعوا لَوْ اَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذٰلِكَ يُريهِمُ اللّٰهُ اَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجينَ مِنَ النّارِ این آیه مبـارکه مقاله اهل جهنم است معنی : و پیروان علماء سوء وشیاطین هنگامیکه خودرادرعذاب شدید می بینند میگویند ایکاش ما بدنیا برمیگشتیم و از متبوعین و علمای سوء بیزاری میجستیم همچنانکه ایشان ازما بیزار گشتند همچنان خداوند بآنان نشان میدهد کردارهایشان را که جز حسرت چیز دیگری برای ایشان نخواهد بود واین اهل جهنم هیچ وقت ازآتش خارج نخواهند شد .

و برطبق همین مضمون که اهل عذاب آرزوی رجعت و برگشتن دنیـا را میکـنند و جواب یأس داده میشوند آیه مبارکه فَلَوْ اَنَّ لَنـا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ یعنی ایکاش بدنیا برمیگشتیم و مؤمن میشدیم ونیز آیه مبارکه اَوْ تَقُولَ حينَ تَرَى الْعَذابَ لَوْ اَنَّ لي كَرَّةً فَاَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنينَ یعنی هنگامیکه گناهکار عذاب را می بیند میگویـد

ایکاش بدنیا برمیگشتم واز نیکوکاران میشدم .

۳ - كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ يعنی چگونه کافر بخداوند میشوید وحال آنکه شما مردگان بودید یعنی اجسامی بودیدکه آنرا حیات نبود پس زنده‌گردانید شمارا بنفخ روح در ابدان پس بمیراند شمارا دروقت انقضای آجال پس دیگربار زنده گرداند شمارا در نفخ صور پس بسوی خدا بازگشت خواهید نمود؛ در این آیه مبارکه دو موت و دو حیات مقرر فرموده بهیچ وجه لمسی از رجعت بدنیا در آن نیست .

٤ - قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ این آیه مبارکه مثل آیه سابق که دوموت و دو حیوة را بیان میکند که مراد از اماته اول حال نطفه است که آنرا میراند و در دنیا زنده‌کرد پس از آن میراند آنرا بموت دوم وپس از آن زنده کرد اورا برای بعث؛ یعنی آیه گویند کافران ای پروردگار ما دومرتبه مارا میراندی و دومرتبه زنده‌کردی آیا برای ما راهی هست که از عذاب دوزخ خارج شویم .

۵ - وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی قریه‌ای راکه هلاک‌کردیم برگشت بدنیا نخواهند نمود .

٦- أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ یعنی آیا این مردم نمیدانند که آنهمه مردمان قرون گذشته راکه ما پیش از ایشان آنهارا هلاک

کرده ایم بسوی دنیا نخواهند رجعت کرد وتحقیقاً همه افراد بشر ازگذشته وآینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود .

۷ ـ حَتّیٰ إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ یعنی کفّار وقتیکه مشرف برمرگ شدند وتا اندازه‌ای ازحقیقت امر آگاهی یافتند متذکر بی ایمانی و زیان کاری خود شده و در نتیجه حسرت و ندامت آنان را فرا گرفته سپس باحالت تاثر از خدا تقاضای رجعت بدنیا میکنند میگویند پروردگارا مرا بدنیا برگردان شاید عمل صالحی کردم وآنچه راکه از من ترك شده بجای آوردم خدا تقاضایشان رابطورا ستبعاد و درنهایت شدت ردکرده میگوید هرگز روی دنیارا نخواهید دید رجعت وبرگشتن بدنیا کلمه ایست که تنها اینان قائل بآن هستند و بهیچ وجه درخور جواب دادن وگوش دادن نیست درجلو ایشان برزخ است تا روز قیامت .

ازاین آیات محکمات واضح شد که کسی که مرد بدنیا بر نمیگردد وعیسی که مرد بعداز سه روز یا هفت روز بدنیا برنگشته است وهمچنین عقایدی که غلاة ازشیعه دارند و میگویند پیغمبر و ائمه بدنیا رجعت میکنندوهمچنین شیخین وعثمان ومعاویه ویزید بدنیا برمیگردند وعلی واولادش ازآنان قصاص میکنند این آیات رد آنرا میکند .

سبحان الله خیلی جای تأسف است که مسلمانان مراجعه بقرآن نمیکنند وبهیچ وجه تدبر درآن ندارندویك سلسله خرافات امم گذشته را وارد دراسلام کرده و باوصورت دین میدهند واسلام وقرآن را مفتضح میکنند

۳ ـ از وجوه ابطال این قول : موتی که مفسر برای عیسی قائل شده

خالی ازاین نیست یا بعداز استیفاء اجل مقدر مسیح است یا پیش‌ازآن بنا براین‌که بعداز استیفای اجل باشد یعنی اجلش سررسید و وفات نمود مسلماً رفع روحانی خواهد بود نه جسمانی و اگر مرگ پیش از استیفای اجل عیسی بود این حرف مخالف با محکم قرآنست که میفرماید

مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا وَمَا يَسْتَاخِرُونَ

و بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه چنین گفته اند یَا عِيسَى اِنِّى مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ فرض تقدیم و تأخیر کرده اند باین طریق انی رافعك الان الی السماء ثم منزلك من السماء الی الارض ثم ممیتك بعدالنزول یعنی ای عیسی تورا رفع بآسمان میکنیم بعد تورا ازآسمان بزمین میفرستیم پس از نزول تورا می میرانیم بطلان این معنی از چند راه است .

۱ ـ این که هیچ مؤمنی حق ندارد بدون دلیل درآیات خدا تصرف کند و تقدیم و تأخیر درکلمات قائل شود وکتاب خدا را تحریف کند چنانکه خداوند یهود را بواسطه این عمل مذمت فرمود چنانکه میفرماید وَيُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ چون یهود کلمات تورية را از محل خود حرکت میدادند و بهوس خود معانی آنرا تغییر میدادند واین تقدیم و تأخیری که مفسر قائل شده است همان عمل یهود میباشد و مسلّما حرام و افترای بخالق جهانست .

۲ ـ بنا براین معنی یك نحو اعتراض بر فصاحت و بلاغت قرآنست که خداوند نتوانسته عبارت صحیح بدون تقدیم وتأخیر اداء کند نعوذبالله من غضب الله .

۳ ـ بنا براین تفسیر لازم میآید معطوف علیه معطوف باشد و آنچه

که معطوف است معطوف علیه واین اشد شناعة است بخصوص درکلام رب العالمین .

٤ ـ لازم میآید تقدیم معطوف برمعطوف علیه با دخول حرف عطف برمعطوف علیه واینهم جداً شنیع است .

واز آیات داله بر موت عیسی

وَإِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ چون خداوند تبارك و تعالی پس از قبض روح و میراندن مسیح براو اعمال وافعال قومش را ومقاله نصاری درمسیح ومریم که معتقد به به الهیت این دو بودند عرضه نمود و از مسیح همگی این اعمال و اقوال را پرسش نمود که ای مسیح توگفتی من ومادرم را خدا قرار دهید مسیح ازاین بازپرس الهی باضطراب اوفتاد وبدرگاه ربوبی عرض نمود .

۱ ـ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ تنزیهمیکنم تورا نسزد که بگویم آنچیزیکه گفتن آن سزاوار نبود .

۲ ـ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ اگر اینها گفته من بود تو دانسته ای .

۳ ـ مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلاَّ مَا اَمَرْتَنِی بِهِ اَنْ اَعْبُدُوا اللهَ رَبِّی وَ رَبَّكُم
نگفتم بمردم مگر آنچه تو بدان امر کردی و آن پرستش خدای واحداست
٤ ـ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِی كُنْتَ اَنْتَ
الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ و من مادامیکه درمیان اینان بودم بر اعمال و اقوالشان
گواه بودم و هنگامیکه مرا میراندی تو بر ایشان نگهبان بودی و تو گواه
بر هرچیزی و مفاد همه این جوابها انکار امر تثلیث و اظهار بی علمی
بضلالات نصاری است .

و شاهد بر اینکه توفی در اینجا هم بمعنی مرگ است بخاری در کتاب
[illegible] در کتاب تفسیرش این حدیث شریف را نقل نموده
[illegible] اخبرنا الْمُغيرة بن نُعْمان قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بن جُبَير
عن ابن عباس قال خطب رسول الله فقال يا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّكُم
محشورون الى الله حفاةً و عراةً غُرلا ثُمَّ قَالَ كَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ
نُعِيدُهُ وعداً علينا اِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ ثُم قال اَلا وَان اول الخلائق يُكْسى
[illegible] ابراهيمُ اَلا وَانه يُجاء بِرِجالٍ مِنْ اُمَّتِی فيؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول يارب اصحابي فيقال انك لاتدری ما احدثوا بعدك
فاقول كما قال العبد الصالح و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما
توفيتني كنت انت الرقيب عليهم و انت على كل شئی شهيد :
رسول اکرم خطبه خواند و فرمود ایمردم شما روز قیامت حشر بخدا
میشوید پای برهنه و عریان وختنه نکرده پس از آن فرمود همانطور که

خلق شدید عود خواهید نمود پس ازآن فرمود اول شخصی کـه درآن روز لباس میپوشد ابراهیم است و درآن روز مردان ازامت مرا میآورند بطور بد و سخت پس میگویم ای پروردگار من بداد اصحاب من برس پس گفته میشود ای پیغمبر تو نمیدانی بعداز تو چـه کارها کردند پس میگویم چنانکه عبد صالح عیسی گفت مادامیکه در میان آنان بودم مواظب و شهید بودم و هنگامیکه مرا میراندی تو نگهبان بودی و تو برامر خیری شهیدی .

اگردراین حدیث شریف دقت کامل شود واضح میگرددکه چگونه شهادت داد رسول خدا بوفات مسیح هنگـامی کـه کلمه فلما توفیتنی را برای نفس خود استعمال کرد چنانکه مسیح استعمال کرد و بدیهی است که رسول خدا وفات فرمود و قبرمبارکش در مدینه منوره موجود است پس ازاین بیان که رسول خدا واقعه خود وواقعه مسیح را یك واقعه قرارداد معنی توفی درآیه فلما توفیتنی معلوم شد ومسلم شدکه بمعنی میراندن است نه معنای تراشیده شده ایکه در لغت عرب اصل صحیحی ندارد و اگر معنای توفیتنی رفع بآسمان زنده یا جسم عنصری بود باید پیغمبر ما با جسم عنصری بآسمان رفته باشد چون رسول اکرم نفس شریف خودرا باعیسی در کلمه توفیتنی شریك کرد .

و رسول اکرم اکتفای باین ننمود و فرمود لوکان موسی و عیسی حیین ما وسعّهما الاّ اتباعی اگر موسی وعیسی زنده بودند قدرت نداشتند مگر اینکه مرا متابعت کنند : واین حدیث شریف را ابن قیم درمدارج السالکین و ابوالفداء در تفسیرش وشیخ عبدالوهاب شعرانی در یواقیت وجواهر وشیخ اکبر محی الدین درفتوحات وشیخ ابن حجر ذکر نموده اند

واز آیات دالة بر وفات مسیح

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا .

وجه استدلال باین آیه اینستکه عیسی هنگامی که ادعا کرد من مسیح موعود در توریة هستم نصاری ایمان آوردند اما یهود اورا تکذیب نمودند و یهود در توریة خوانده بودند که متنبی را باید کشت و هرکس را بدار آویزند ملعونست و خداوند اورا رفع نخواهد نمود واین عقیده در آنان راسخ بود که هر مصلوبی ملعونست بنا براین برای تکذیب و ملعونیت مسیح و عدم رفع روحانی آن مکری نمودند و بحیله شرعی متوسل شدند باین که مسیح را کشته و بدارش بیاویزند تا کذب و ملعونیت و عدم رفع روحانی او بحکم توریة ظاهر گردد و باصطلاح منطق شکل اولی تشکیل دادند باین ترتیب مسیح بن مریم مصلوب است و هر مصلوبی ملعون وغیر مرفوع بخدا میباشد پس عیسی (نعوذبالله) ملعون و مرفوع بخدا نیست .

خداوند دراین آیه مبارکه تکذیب این مقاله را کرده است و برای رفع بهتان یهود از مسیح فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ یعنی مسیح را نکشتند و بدارنیاویختند برای اینکه باو وعده فرموده بود که انی متوفیك من تورا میمیرانم بحتف انف نه بقتل وصلب وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ یعنی ولکن مشتبه شد این مطلب در نظرشان و اختلاف کردند بعضی گفتند اورا

کشتیم و بدار آویختیم و بعضی گفتند نکشتیم و بدار نزدیم وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ کسانیکه در قتل وصلب مسیح اختلاف کردند لفی شك منه در مسئله قتل وصلب درشك اند مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ بقتل مسیح علم ندارند مگر متابعت ظن وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً و یقیناً مسیح را نکشتند تاملعونیت وعدم رفع روحانی اوثابت شود بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ بلکه خداوند بمسیح رفعت روحانی عطاء فرمود و اورا بلند مرتبه کرد تا بعهد خود وفا کرده باشد وآن عهد انی متوفیك است .

ودر سابق معلوم شدکه هنگامیکه فاعل رفع خدا باشد ومفعول آن یکی از مردم معنایش منحصر برفع روحانی است و غرض از یهود که عیسی رفع نشده است رفع جسمانی نیست بلکه رفع روحانیست که ملعونیت باشد پس میان مفاد صلب که ملعونیت است ومفاد رفع روحانی که قرب بحق است تناقض خواهد بود و هنگامیکه صلب ثابت نشد که ملعونیت است ثابت میشود رفع روحانی که مفادش قرب بخدا است چنانکه این معنی مقتضی کلمه بل ابطالیه است .

وهمین سرّ مسئله است که خداوند کشته نشدن و دار نرفتن عیسی را ذکر نمود وتبرئه کرده مسیح را ازآنچه یهود گفتند وگرنه هیچ ضرورتی داعی نبود براینکه قصه عدم صلب را ذکر کند کشته شدن برای انبیاء نقص وکسرشان نیست وچه بسیار انبیاء را درراه خدا کشتند مثل یحی و ذکریا و امثال آن .

واز آیات داله بر وفات مسیح

مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ یعنی مسیح بن مریم پیغمبریست مثل انبیائی که پیش از او مردند و مادرش صدیقه بود و طعام میخوردند .

در این آیه مبارکه خداوند موت عیسی را بطریق استقراء ثابت میکند باین بیان که آنچه از عوارض بشریه برای انبیاء عارض گردید عیسی را نیز عارض شد ویکی ازعوارض مرگ است پس عیسی مرده است چنانکه انبیای سابق مردند و نیز این آیه خدائی عیسی را بموت و خوردن طعام باطل میکند وبنا بر تقدیر حیوة عیسی مدعی نقش میشود وآنچه قرآن خراب کرده تشیید میگردد و آنچه نصاری در حق عیسی و مریم قایل شده‌اند ثابت خواهد شد اعاذنا الله منه .

واز آیات داله بر وفات مسیح

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی وآنانکه جز خدا اورا بالوهیت میخوانند ازمسیح ومریم وعزیر اینان چیزی را نمیتوانند بیافرینند وحال این که خود اینان مخلوقند واینان مردگانند و زندگان نیستند ونمیدانند چه هنگام مبعوث خواهند شد واین آیه اشاره بشکل اولست باین طریق مسیح معبود نصاری من دون الله است و هر معبودی میت است پس مسیح میت است .

بطلان استدلال به آیات بر حیاة مسیح

قائلین بحیات مسیح استدلال بآیاتی کرده اند و ما در اینجا آیات را ذکر کرده و وجه بطلان آنرا بیان میکنیم .

۱ - وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلاّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ .

براین آیه استدلال کرده اند بحیوة عیسی و پایه استدلال را بر دو اصل قرار دادند اول اینکه لیؤمنن موکد بنون تأکید ثقیله است و برقول نحویین معنی مضارع را منحصر در استقبال میکند دوم اینکه ضمیر به و موته راجع بعیسی بن مریم است و این معنی را بخاری در صحیحش از ابوهریره نقل میکند معنی آیه یعنی هیچ یك ازاهل کتاب نیست مگر پیش از مردن عیسی بآن ایمان میآورد حاصل اینکه اولاً عیسی زنده است و دلیل بر آن لفظ قبل موته است و ثانیاً اینکه همگی اهل کتاب در زمان آینده بعیسی ایمان میآورند و دلیل بر آن نکره در سیاق نفی و نون تاکید است و مراد از زمان مستقبل نزول عیسی است چنانکه احادیث نزول براین مطلب دلالت دارد این منتهی دلیلی است که طرفداران حیات عیسی بآن استدلال میکنند .

مفسرین درمرجع ضمیر به وموته اختلاف کرده اند بعضی گفتند ضمیر موته باهل کتاب برمیگردد اما ضمیر اول که به باشد راجع بخدا است یعنی همه اهل کتاب پیش از مرگشان ایمان بخدا میآورند بعضی ضمیربه را بقرآن برمیگردانند وبعضی بمحمّدص برمیگردانند ومآل همه یکی است بجهت ایمان بخداوند تمام نمیشود مادامیکه ایمان بجمیع رسل نیاورندو ایمان به محمّدص مستلزم ایمان بعیسی است وبعضی گفتند هردو ضمیر به عیسی برمیگردد از این اختلاف مفسرین ثابت شد که آیه

محتمل الوجوه و ظنی الدلاله است نمیشود آنرا دلیل قطع گرفت چون وقتی احتمالات پیدا شد استدلال باطل است چنانکه گفته‌اند اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال .

اکنون در مقدمات استدلال نظر میکنیم تاصحت و سقم آن معلوم گردد ؛ میگوئیم قاعده مقرر در نحو اینستکه نون تاکید معنی مضارع را منحصر دراستقبال میکند نه بطوریکه مستدل گفته است چون تنقیح این قاعده اینستکه صیغه مضارعی که مشترك میان حال و استقبال است هنگامی که نون تأکید باو ملحق شود متعین برای استقبال است و اگر لام تأکید ملحق بآن شد متعین برای حال خواهد بود این قاعده قدیم و مستمر و بر زبان کودکان جاری و در کتب نحو نوشته شده است اما در کتب نحو نیست که مضارع وقتیکه مصدّر بلام تأکید شد ونون تأکید باوملحق شود بمعنی استقبال خواهد بود وهرکس مدعی این معنی باشد براو است که ثابت کند .

و تحقیق در این مسئله اینستکه مضارع مؤکد بلام و نون برای استمرار است بجهت اینکه نون مقتضی استقبال است ولام مقتضی حال ومسلم است اینکه صیغه واحد درفهم واحد ممکن نیست دومعنی متضاد را افاده کند پس لامحاله ادات استقبال وحال لغومیگردد وچون ترجیحی نیست برای حفظ ازلغویت وعمل بدلیلین حتی‌الامکان صیغه برای استمرار خواهد.

پس از این بیان واضح شد اینکه آیه لیؤمنن جمله خبری نیست بلکه انشائیست چنانکه بیضاوی وکشاف وابوسعود وغیراینان ازمفسرین تصریح کرده اند پس این آیه اخبار ز استقبال نیست و بنابراین استدلال باین آیه برحیوة عیسی بهیچ وجه صحیح نخواهد بود .

اما ارجاع ضمیر به وموته بعیسی بن مریم چنانکه مفاد مقدمه دوم از استدلال بود این نیز هم صحیح نیست بجهت اینکه اگر فرض کنیم همه یهود بعیسی ایمان میآورند پیش از موت عیسی لازم میآید اینکه بنی اسرائیل تا زمان نزول عیسی زنده و سالم باشند چون ایمان همه اهل کتاب موکول بحیات عیسی تنها نیست بلکه موقوف بحیات تمام کفار بنی اسرائیل از اول زمان تا روز قیامت است وبا این هم واجب است عیسی تا روز دین زنده باشد و از مسلمات و بدیهیاتست که بسیاری از یهود مردند و دفن شدند وایمان بعیسی نیاوردند بنابراین چگونه است میآید که گفته شود یهودایمان بمسیح پیش ازمرگ مسیح میآورند پس معلوم شد که این معنی باطل است و از این جهت در تفسیر مظهری میگوید ارجاع ضمیر موته بعیسی ممنوع است و حدیثی هم دال بر این معنی نیست واین قول را ابوهریره گمان کرده است.

پس تأویل صحیح اینست که گفته شود ضمیر به راجع به بیان سابق است یعنی واقعه قتل و بدارآویختن مسیح و ضمیر دوم که موته است راجع باهل کتاب میباشد یعنی هیچ یك ازاهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرك خود ایمان میاورد بعدم قتل و صلب و شاهد بر این معنی قرائت ابی بن کعب است که این آیه را باین طریق قرائت نمود وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ سیوطی در اتقان و ابوعبیده درفضایل القرآن میگوید که قصد ازقرائت شاذه تفسیرقرائت مشهوره و تبیین آنست واین درقرائت تابعین مسلم است که قرائت آنان مفسر خواهد شد چه برسد به بزرگان اصحاب بخصوص اُبی که رسول اکرم در حقش فرمود اَقْرَءُكُمْ اُبَيٌّ و نیز در حدیث متفق علیه است

قال رسول‌الله ان الله امرنی ان اقرء علیك القران قال الله سمّانی لك قال نعم قال و ذکرت عند رب العالمین قال نعم فذرفت عیناه .

و از آیات مستدله بر حیات مسیح

قول خدایتعالی وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِي المَهْدِ وَ کَهْلًا وَمِنَ الصّالِحِین

جمعی باین آیه استدلال بحیات مسیح کرده اندکه عیسی درگاهواره سخن گفت و بعداز نزول ازآسمان که سن کهولت است نیز سخن میگوید .

اگر این آیه‌کریمه را بهیئت ترکیبی آن با قطع نظر ازمعنی بطنی ومزخرفی که‌ذکرکرده‌اندتوجه‌کوچکی‌شود بهیچ وجه‌اشاره بمطلوبشان ندارد چه برسد که دلالت قطع داشته باشد بجهت اینکه منطوق عبارت اینستکه عیسی درحال صباوت درمهد سخن‌گفت وحال‌کهولت هم سخن گفت و از معنی بطریق لزوم استفاده میشودکه عیسی نمرد تا پیر شد ودر تفاسیر و تواریخ ثابت است بر اینکه عیسی بکهولت رسید و بوحیی د نبوت سخن‌گفت وتبلیغ رسالت ربش را نمود از کجای‌آیه صعود ونزول آن وتکلمش را ثابت میکنند.

و از آیات مستدله بر حیات مسیح

قول خدایتعالی وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِهادر تأویل این آیه مفسرین اختلاف کرده‌اند بعضی گفتند ضمیر انـه راجع بقرآنست و بعضی گفتند راجع به محمّد است و بعضی گفتند راجع بعیسی است که مراد تولدآن بدون پدر است یا نزول ازآسمان وکسانیکه قایل بحیات عیسی هستند بوجه اخری استدلال میکنندکه مراد نزول ازآسمان است و این استدلال هم تمام نیست چون آیه محتمل معانی مختلف است و

در میان اهل علم شایع است کـه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال بلی اگر امتناع وجود دیگر ثابت شد این وجهیکه باو استدلال میکنند صحیح خواهد بود علاوه براین فلاتمترن بها دلیل قطع است براین که ارجاع ضمیر بعیسی که مراد نزول او از آسمان باشد ممتنع است بجهت اینکه آیه مبارکه در مورد تهدید است و تهدید صحیح است هنگامی که علامت قیامت واقع شده باشد اما پیش از وقوع علامت قیامت تهدید معنی ندارد چون منکرین قیامت را افحام نخواهد نمود چون برای منکرین جایز است که بگویند علامت که یافت نشده چگونه تهدید صحیح است .

و اقرب بصواب اینست که مرجع ضمیر مسیح است و مراد از آن زائیده شد او است بی پدر چون در تواریخ ثابت شده که فرقه صدوقیه از یهود پیش از ولادت مسیح منکر قیامت بودند پس برای ازاله شبهه از آنان فرمود وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا و دلیل بر این قوله تعالی وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا و صواب اینست که ضمیر راجع بقرآنست چون قرآن متکفل اثبات قیامت بواضح ترین راهها است که هیچ کس را شك برای او نخواهد بود . وَ صَلَّى اللّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقدمه

بهترین ضامن بقا و راستگوترین معرّف مردان بزرگ آثار آنانست. هنگامی که اثر سودمند و برجسته‌ئی از مرد بزرگی در دست باشد نه میتوان او را مرده پنداشت و نه حاجتی به تعریف خصائل و فضائل او است. بسیار کسان هستند که ارسطو و بوعلی و مولوی و فردوسی و سعدی یا «وات» و «ادیسون» را بخوبی میشناسند یعنی با آثارشان آشنایند ولی شاید از صد یکی هم ندانند که این بزرگان کی و کجا تولّد یافته، چگونه زیسته، چه وقت و چطور بدرود حیات گفته‌اند.

معهذا و با اعتراف باین نکته از دو جهة خود را موظّف میدانم در آغاز این رساله شرحی بعنوان مقدمه در بارهٔ زندگی و فضائل و آثار مؤلف عالیمقام آن بنگارم. یکی از آنجهة که دوستان بزرگ و دانشمندم به ایفای این وظیفه مأمورم کرده‌اند، و دیگر از آنروکه استاد بزرگوارم مرحوم شریعت سنگلجی مؤلف این رساله و رسائل و کتب دیگر حقّی عظیم از حیث تعلیم و تربیت بر نگارنده دارد و عظمت این حقّ بقدری است که اگر تا پایان زندگی هم شرح فضائل او گویم و نویسم به ادای آن موفق نخواهم شد.

هنگامیکه به نگاشتن این مقدمه شروع شد یک مطالعهٔ اجمالی در صفحات کتاب محوالموهوم کردم و بار دیگر در دل بر شجاعت و صراحت لهجه و احاطه و اطلاع استاد ارجمند آفرین گفتم. بنظر من عالیترین صفات و فضائل برای یک مرد بزرگ علم و احاطهٔ او و در عین حال شهامت و صراحت

وثبات قدم وپشتکار او در بارهٔ معلومات خویشتن است که بطور کلّی این صفات را به «عمل» تعبیر میتوان کرد. علم در جهان بمعنی مطلق «دانستن» زیاد وجود دارد وبگمان من ارزش برای آن قائل نمیتوان شد؛ چیزی که بسیار کمیاب است وارزش بی‌منتها دارد عمل به علم یعنی علمی است که با «توانستن» همراه باشد. بسی مشکل است که آدمی چیزی را بداند ودانستهٔ خود را بمقام یقین وایمان برساند وبرای گفتن واعمال وتبلیغ آن همّت وشجاعت داشته باشد. نه فقط درجامعهٔ ما بلکه در همه جوامع بشری هنوز جهل واقعی برعلم حقیقی فزونی دارد و هر شعلهٔ علم وفضیلت مواجه با فضاهای بیکران مملو از ظلمت جهل وسنت است. چراغ علم آرام‌آرام میسوزد ونور میافشاند ولی درظلمات جهل ونادانی طوفان‌های هولناك برمیخیزد وبه خاموش کردن نور میکوشد چه بسا ازین چراغ‌ها که جمال خویشتن را با حجاب‌های ضخیم و تیره می‌پوشانند و از حملات امواج ظلمت میگریزند، گوشهٔ سلامتی برمیگزینند وبی‌اعتناء به غوغای جهل واگر اهل یقین باشند فقط درون خود را روشن میکنند و اگر پا از مرحلهٔ شك بیرون نگذاشته باشند اشعهٔ بیفروغ وبیحاصلی هستندکه پخش نشده نابود میشوند. دراین میان چراغ حقیقی آنست که در مقابل هجوم ظلمت‌ها برتابش و نور افشانی بیفزاید و از سوختن درون خود نهراسد، مقاومت کند و ضعف و فتور بخود راه ندهد. صد بار در مقابل حملات هولناك ظلمت خم شود و باز سرراست کند وسرانجام آثار روشن ونمایانی ازنورافشانی خود درمیان ظلمت‌ها باقی گذارد. این چراغ عالم آراء همان مرد دانشمندی است که به دانش خود یقین دارد، به مقتضای آن عمل میکند، حقیقت را هرچه تلخ تر باشد وهرقدر باموهومات عوام وخرافات جهّال مباین باشد

و آنها را به مخالفت و عناد بر انگیزد میگوید، گریبان گمرهان را که به بیغوله‌های کثیف و مهلك جهل وضلالت خوگرفته اند و ببهای جان نیز حاضر بترك آن نیستند میگیرد و بطرف نور و رستگاری و سعادت راهبرشان میکند وبرای ایفای این وظایف بزرك به زیورصراحت لهجه وشجاعت آراسته است.

مرحوم شریعت سنگلجی از اینگونه مردان بزرك بود و مسلماً گزافه نگفتند کسانی که ماههای اخیر پس از رحلت استاد بزرك گفتند ونوشتند که قرنها خواهد گذشت ودیگرچنین مردی درعالم اسلام بوجود نخواهد آمد.

در همین رسالهٔ کوچك که شاید در میان آثار ممتاز مرحوم شریعت در درجهٔ دوّم یاسوّم اهمیّت باشد شواهد مسلّمی از اندازهٔ علم و اطّلاع ومیزان شهامت وصراحت لهجه وحق‌گوئی اومیتوان یافت. مندرجات این رساله باصراحتی کم نظیریك سلسله خرافات وموهومات را که صدها سال بوسیله مفسرین وروحانی‌نمایان بی اطّلاع مؤلفین بیمایه‌وگویندگان جاهل یامغرض دراعماق مغز وقلب عوام النّاس وبلکه اکثر افراد طبقهٔ متوسّط وعالی ریشه دوانیده بود نابود میسازد ودامن اسلام و قرآن را از تأویلات زیان بخش و تعبیرات سوئی که باعقل سلیم جور نمیآید وسلاحی بدست دشمنان ومخالفین اسلام میدهد پاك میکنند وحقایق امور را بادلائل معقول وتردید ناپذیر باز میگوید.

شاید بنظر آسان آید ولی در حقیقت بی‌اندازه مشکل است که یك فرد در مقابل هزاران نفر تهی مغز و کم مایه و میلیون ها نفر معتقدین متعصّد وچشم وگوش بسته وگمراه، حقیقتی را باصدای بلند بگوید وبا عبارات آشکاربنویسد وخطّ بطلان برهزاران کتاب غلط وگفتار ناروا بکشد

پس خوانندگان محترم بمن حق میدهند که این فضیلت مرحوم شریعت را بزرگتر از همه فضائل او شمردم و پیش از نگاشتن تاریخچهٔ زندگی او بشرح این موضوع پرداختم.

امّا زندگی استاد فقید را در چهار کلمهٔ «تقوی وعلم وافاضه و مجاهده» خلاصه میتوان کرد وبا نهایت تأسف ازین چهار کلمه یك کلام دیگر نیز حاصل شد که در دوران ما میتوان آنرا نتیجهٔ منطقی ومعقول آن کلمات شمرد و آن «رنج وملالت» بود ولی دل باین نکته خوش باید داشت که نصیب همه بزرگان دانشمند ومتقی ومجاهد در زندگی چیزی جز رنج و ملال نبوده است. بدبختانه یك اثر بزرك این رنجوری وملالت بی پایان مرك نابهنگام استاد بزرك بود که هنگام رحلت بیش از ۵۳ سال نداشت.

مرحوم شریعت در سال ۱۳۱۰ هجری قمری مطابق ۱۲۷۱ هجری شمسی در تهران در خاندان علم و تقوی تولّد و پرورش یافت. پدرش مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی وجدش مرحوم حاج رضاقلی از اعاظم فقها و زهّاد و روحانیون دانشمند و پاکدامن وشجاع عصر خود بودند وآثار و احوالشان نزد أهل دانش وفضیلت معروف است. مرحوم حاج شیخ حسن در تربیت و تعلیم پسران ارجمند خود (که متأسفانه پس از مرك نابهنگام مرحوم آقا محمدمهدی سنگلجی دو هفته پس از رحلت برادر بزرگ خود جز حجةالاسلام آقای محمد سنگلجی کسی از ایشان باقی نمانده است) جدیت واهتمام بسیار کرد بطوری که هرسه در آغاز جوانی مقدمات را بپایان رساندند و بتحصیل علوم عالیه پرداختند. مرحوم شریعت در تهران درمحضر بزرگترین دانشمندان عصر خود درس خواند در فقه از مرحوم حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری، در حکمت ازمرحوم میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام از مرحوم حاج شیخ علی متکلّم نوری

در عرفان از مرحوم میرزا هاشم اشکوری ونیز دربن علوم و رشته های دیگر ازاستادان بزرگ استفاده کرد . هنگامی که باتفاق برادرخود آقای آقا محمد سنگلجی بـه نجف اشرف مشرّف شد فضل و احاطه اش مورد تحسین و اعجاب استادان و مدرسین بزرگ قرارگرفت . پس از بازگشت بتهران مرحوم شریعت به مطالعهٔ دقیق در کتب و آثار حکما و فلاسفه وطبیعیّون واهل منطق وکلام غرب بپرداخت وتماس با دانشمندان بزرگ ممالك اسلامی وعربی پیدا کرد ودامنهٔ معلوماتش بااین دروس ومطالعات وسعت بسیار یافت وبمرحلهٔ جامعیّت بی نظیری رسید بطوری که درعلوم ماوراء الطبیعه وهمچنین در فقه و شرایع صاحب نظر گردید و فرید عصر خود شد . محاضرات ومباحثات او بابعضی دانشمندان بزرگ شرق و غرب ونمایندگان مسیحیّت و بعضی از رجال وجهانگردان اروپائی وامریکائی نزد اهل اطلاع معروف وموجب شگفتی وتحسین است .

قبل از عزیمت به نجف اشرف مرحوم سنگلجی منبری برای موعظه و خطابه و تدریس داشت ، این منبر نخست در حـدود سی سال قبل در حجره ئی از مدرسهٔ سنگلج با حضور چنـد تن از دوستان وهمدرسان تشکیل شد وبصورت مباحثهٔ درسی بود ولی بتدریج قوّت یافت وبدرون مسجد مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی منتقل گردید و عـدهٔ بیشتری باستفادهٔ از آن پرداختند ، عزیمت بنجف اشرف موجب تعطیل این محفل شد و پس از چهار سال و اندی در سال ١٣٤٠ هجری قمری بلا فـاصله پس از بازگشت آقایان سنگلجی از نجف تشکیل یافت و باسرعت رو بتوسعه رفت .

دوازده سال قبل مستمعین این خطابات که از آغاز امر در شب های پنجشنبه ایراد میشد بقـدری زیاد شدند که مسجد گنجایش نداشت و

بهمّت مرحوم شریعت وکمك دوستان واهل خیرواحسان مسجددار التبلیغ اسلامی در محل همان مسجد درگذر تقی خان ساخته شد . پنج سال قبل درنتیجهٔ خرابی سنگلج بازهم همّت و پشتکار وعلاقه مندی استاد بزرگ موجب بنای مسجد دارالتبلیغ کنونی در خیابان فرهنگ تهران گردید، و پس از آنکه استاد بزرگ بـه کعبه مشرف شد و علاوه بر ادای مراسم دینی تماس بیشتری با دانشمندان حجاز و مصر وغیره یافت و به تهران بازگشت وباحرارت ومجاهدت بیشتری به تبلیغ وتربیت پرداخت گوشهٔی ازهمان دارالتبلیغ بود که در روز تاسوعای سال ۱۳٦۳ هجری قمری (مطابق با ۱۵ دی ماه ۱۳۲۲ شمسی) آرامگاه فقید سعید گردید .

این زندگی ۵۳ ساله درمیان تقوی و بزرگواری ومناعت وجوانمردی جریان یافت وهمواره با دانش ومبارزه همراه بود ، درشرح فضائل معنوی واخلاقی مرحوم شریعت سنگلجی جادارد که کتابها نوشته شود ونگارنده بسی خوشبخت و سرفراز خواهد بود اگر بتواند سعی خودرا دراین راه بپایان رساند وکتابی راکه دراین باره نگارش یافته است طبع ونشرکند .

ولی اینك نمیتوانم ازگفتن این نکته خودداری کنم که مرحوم شریعت در تمام مدت عمرخود صالح و پاکدامن ، درستکار و خوشرفتار مهربان و خلیق ، فـدائی دوستان وخیرخواه دشمنان ، مشفق و منعم وطن دوست ونوعپرور زیست و برفراز اینها همه مردی حقیقةً موحّد و واقعاً مسلمان بود ، توحید او هم عقلی و علمی و هم وجدانی و قلبی بود ، خدا را میپرستید ، عاشق حقیقی او بود و با این عشق معنوی در اوج زهد و پارسائی میزیست لقمهٔ شبهه نمیخورد و منّت دونان نمیبرد کمتر نیمه شبی بود که گوش آسمان مناجات و راز و نیـاز عابدانهٔ او نشنود و چشم ستارگان اشك عاشقانهٔ اورا نبینند .

وضع محیط وجریان زندگی کنونی از نظر مادّی بر او سخت گرفت ولی این مرد توانا در مقابل همه سختی های مادّی با دو سلاح قوی و درخشان یعنی قناعت وعزت نفس مقاومت میکرد و در عین حال توفیق دستگیری وانفاق وبذل وگشاده دستی بدست آورد زیرا باید اعتراف کنم که در مدت عمر خود من فقط یکنفر را دیدم که ایثار بنفس میکرد ، نانی را که مورد احتیاج خود او بود به گرسنه ئی میبخشید و یگانه پیراهن خود را بر تن برهنه ئی میپوشاند و آن ، استاد فقید شریعت سنگلجی بود .

همچنانکه گفتم اگر بخواهم وارد در شرح خصوصیات زندگی استاد بزرگ شوم و این سرمشق نورانی صلاح و انسانیت را بدرستی مجسم سازم باید این مقدمهٔ کوچك را به کتابی بزرگ مبدل سازم . بنا براین سخن را بهمین جا بپایان میدهم و از خدا میخواهم که برادران دینی راهم مهمان عزیزم بیش از پیش از آثار بیمانند استاد توانا که تا کنون چند جلد آن یعنی یکتا پرستی و کلید فهم قرآن مکرّر بطبع رسیده ومورد حسن استقبال بی نظیری شده است استفاده کنند ودوستان وشاگردان فقید سعید توفیق نشر کتاب های دیگر او مخصوصاً مقابسات ودورهٔ فلسفه وبیانات او را بدست آورند ونیز از خدای متعال عزیزان با همه دوستان خود خواستارم که برادر دانشمند مرحوم شریعت حجة الاسلام آقای آقا محمد سنگلجی را که فعلاً دنبالهٔ مساعی فقید را گرفته اند و پسران ارجمند فقید سعید آقایان آقا محمد باقر سنگلجی و آقا عبدالله سنگلجی را باسلامت وطول عمر به تعقیب مجاهدات برادر وپدر بیهمتای خود موفق ومؤید فرمایند .

تهران ۱۰ فروردین ۱۳۲۳

حسینقلی مستعان